اعوذ باللَه من الشّيطان الرّجيم‌

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم‌

الحمدلله ربّ العالَمين‌

والصّلوة و السّلام عَلى سيّدنا و نبيّنا و حَبيب قُلوبنا

وطَبيب نُفوسنا ابى‌القاسم المُصطفى محمَّد

وعلى آله الطَّيّبين الطّاهرين المَعصومين المُكرَّمين‌

واللَعنة عَلى أعدائهم اجمعين‌

 قال مولانا الامام الصّادق علیه‌السّلام: أنْ لا يرَى العَبدُ لِنَفسِه فيما خَوَّلَهُ اللَه مِلكًا، لأنَّ العَبيدَ لا يكونُ لَهم مِلكٌ، يرونَ المالَ مالَ اللَه يضَعونَه حيثُ أمَرَهُم اللَه به.

 بندگان برای خود در آن چه كه خدا به آنها محوّل كرده مِلكی را احساس نمی‌كنند، تملّكی را احساس نمی‌كنند، مال را مال خدا می‌دانند و هر جا كه خدا امر كرده و در هر موردی كه خداوند امر كرده آن مال را در آن مورد صرف می‌كنند.

 مدّتی بود كه ما طبق آن چه كه مدّ نظر داشتیم و بعضی از مسائلی كه مدّ نظر بود، همین طور نشسته صحبت می‌كردیم. تا اینكه دو قضیه، دو مسأله باعث شد كه حقیر نسبت به این مسأله تجدید نظر كنم؛ یكی اینكه احساس كردم رفقا و دوستان طبعاً در ارتباط تخاطب و مشافهه گاهی اوقات مورد زحمت واقع می‌شوند و مسافت دور است، هم برای گوینده و هم برای شنونده، متكلّم و مستمع، طبعاً بهتر اینست كه با افراد روبرو باشد و این تأثیری بیشتر در طرفین دارد. مسأله دوّم كه بسیار مسأله مهمّی است و می‌توان گفت كه مطلب اوّل نسبت به مطلب دوّم در واقع چیزی به حساب نمی‌آید؛ او این است كه در سنّت، القاء مسائل اسلامی و مسائل اخلاقی باید براساس سنّت پیغمبر و سنّت شرع و ائمّه باشد و رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلم، ایشان برای مردم در مسجد مدینه وقتی كه حضرت به مدینه تشریف آوردند و آن مسجد را با آن كیفیت بنا كردند دستور دادند یك منبری برای آن حضرت، سه پلّه، تهیه كردند و ساختند و حضرت روی آن منبر می‌ایستادند و گاهی اوقات می‌نشستند، اگر صحبتشان كوتاه بود می‌ایستادند و اگر صحبتشان یك قدری طولانی بود می‌نشستند و به این نحو برای مردم بیان می‌كردند

 مسائل اخلاقی و مسائل شرعی و مسائل اجتماعی را. چون قبل از ساخت آن منبر به یك ستونی تكیه می‌دادند كه الآن به نام ستون حنّانه معروف است و وقتی كه آن منبر ساخته شد روی آن منبر قرار گرفتند و آن ستون از فراق پیغمبر ناله كرد و همه هم آن ناله را شنیدند كه الآن به نام ستون حنّانه معروف است، در كنار آن ضریح مطهّر. علی كلّ حال سنّت پیغمبر منبر است و باید خطیب و شخصی كه مسائل اخلاقی و اسلامی را مطرح می‌كند باید براساس سنّت پیغمبر مسأله را انجام بدهد و به همان سیره عمل كند. تریبون و امثال ذلك، ما در اسلام نداریم. بله، البتّه ممكن است در بعضی از محافل غیر مربوط به القاء و مسائل تخاطبِ نسبت به مسائل اخلاقی و دینی، آن مورد استفاده قرار بگیرد امّا برای مسائل اسلامی، اخلاقی، نصیحت، تبیین مسائل شرعی، آن احتیاج به متابعت از سنّت پیغمبر دارد. در سابق تریبون ما نداشتیم و این تریبون یك سنّتی است كه از غرب آمده. آنها برای تو مجالس خودشان مجالس مقنّنه، سخنرانی‌هایی كه می‌كردند در زمان سابق، تقریباً از حدود زمان پهلوی اوّل این تریبون وارد ایران و جزء فرهنگ ایران شد، قبلًا اصلًا ما تریبون نداشتیم، حتّی پادشاهان سابق و سلاطین قاجار و امثال ذالك اینها اصلًا از تریبون استفاده نمی‌كردند. اگر می‌خواستند در جایی بروند خطبه‌ای بخوانند در نماز جمعه و اینها، سلاطین گذشته، حتّی سلاطین مغول وقتی كه در زمانی كه در ایران حكومت می‌كردند، سلاطین خوارزمشاه و خوارزمشاهیه و اینها، تمام اینها از

 منبر استفاده می‌كردند و روی منبر می‌نشستند و برای مردم صحبت می‌كردند. از زمان پهلوی اوّل رضاشاه این مسأله تریبون آمد و جزو فرهنگ غیراسلامی ایران قرار گرفت ولی باز در همان سنوات خطبا و روحانیون، اینها همه از منبر استفاده می‌كردند تا قبل از انقلاب و من خودم به یاد دارم بزرگان و خطبای معروف و مشهور كه حتّی الآن از تریبون استفاده می‌كنند، سابق از منبر استفاده می‌كردند، قبل از انقلاب و با همین منبر مردم را به سمت دفع ظلم و رفع ظلم و عدالت خواهی سوق می‌دادند و مردم از پای همین منبرها حركت كردند و از همین مجالس مردم به پا خواستند و آمدند و دودمان و طومار آن حكومت ظالم و مستبد را برانداختند.

 روی این جهت بر روحانیین و علماء لازم است از هر طبقه و هر صنف، بدون استثناء، كه به متابعت از سنّت پیغمبر از منبر استفاده كنند. چه اشكالی دارد به جای صندلی و امثال ذلك، منبری باشد، منبر دو پلّه‌ای باشد، منبر سه پلّه‌ای باشد تا مردم همه بدانند و آن اصالتی كه لازمه رشد اجتماعی و استقلال مملكت است، این اصالت برای همه مشهود باشد و معروف باشد؟ در جایی كه كشورهای دیگر اسلامی در خطبه‌های نماز جمعه‌شان از منبر استفاده می‌كنند یك مملكت شیعه كه خود را منتسب به امام می‌داند، خود را منتسب به سنّت پیغمبر می‌داند و می‌خواهد از آن سنّت برای تبلیغ مرام و مكتب خود به دنیا استفاده كند باید بیشتر متوجّه این نكات و این ظرائف باشد و این دقائق باشد. به جای صندلی از منبر استفاده كنیم،

 چه اشكال دارد؟ هر كسی می‌خواهد باشد، در هر رتبه‌ای می‌خواهد باشد، این بهتر است، روی صندلی بنشینیم یا اینكه روی منبر دو پلّه بنشینیم و برای مردم صحبت كنیم و مردم هم بدانند كه این روش و این خصوصیت همان روشی است كه مورد رضا و پسند پیغمبر و اولیاء اوست. این چه مسأله‌ای به هم می‌زند؟ ما اصالتمان و آن هویتمان بالاتر از این حرفها است كه به سخنان بعضی و خرده‌گیریهای بعضی منفعل بشویم و متأثّر بشویم و میدان را به دیگران واگذار كنیم و در حالت انفعالی كه «آی! حالا بد است»، «حالا نمی‌دانم چطور هست»، «حالا این طور است» نخیر، اینها هیچ كدام نمی‌تواند دلیل و نمی‌تواند حجّت برای تغییر از آن سنّت باشد. ائمّه جماعات، اینها به جای استفاده از تریبون چرا از منبر استفاده نمی‌كنند؟ یك منبر بگذارند مثل منبر رسول خدا، ما به عنوان نماینده رسول خدا داریم خودمان را معرّفی می‌كنیم و به عنوان نشان دهنده همان مكتب و همان مَرام داریم خودمان را معرفی می‌كنیم، از یك طرف شعار نه شرقی نه غربی می‌دهیم و این سنّت و فَرهنگ غرب را محكوم می‌كنیم و از طرف دیگر خودمان به دنبال این مطالب می‌رویم. چرا؟ پیغمبر منبر داشتند، ائمّه هدی منبر داشتند، حتّی خلفای بنی‌عبّاس و اینها همه از منبر استفاده می‌كردند و سنّت بر این بوده كه از منبر استفاده بشود. قبل از انقلاب، ما خودمان در بعضی از نماز جمعه‌ها شركت می‌كردیم، من خودم بسیاری از روزهای جمعه در نماز جمعه مرحوم آیت اللَه خدا رحمتشان كند مرحوم آقا

 شیخ محمّدعلی اراكی در همین مسجد امام، من خودم شركت می‌كردم. ایشان روی منبر می‌ایستادند و نماز جمعه می‌خواندند و خطبه نماز جمعه قرائت می‌شد. بعد از انقلاب حتّی باز هم ما شركت می‌كردیم، در نمازهای دیگری كه در این طرف و آن طرف می‌شد، همه اینها از منبر استفاده می‌شد. من نمی دانم به چه دلیلی این سنّت تغییر پیدا كرد و الآن خطیب نماز جمعه می‌گوید كه: ما از تریبون نماز جمعه اعلام می‌كنیم. نماز جمعه تریبون ندارد، نماز جمعه منبر دارد، منبر بایستی كه برای مردم به عنوان مظهری از مظاهر تمدّن اسلامی، نه تمدّن به معنای زرق و برق ظاهری، بلكه تمدّن به معنای اصالت در هویت، اصالت در آن استقلال فرهنگی باید مطرح باشد. الآن در جایی كه فرض كنید كه یك پیپ چرچیل را در موزه به عنوان سَنبُل سیاست او نگهداری می‌كنند و با چه وسائل كذایی اینها، آن وقت ما می‌آئیم و فرض بكنید كه به همین راحتی میدان را به حریف می‌بازیم و منفعلانه، اگر این كار را انجام ندهیم می‌گویند اینها عقب گرد كردند، اینها برگشتند، باید خودمان را با جامعه وقف بدهیم، با چه چكار كنیم. در حالتی كه تمام این مسائل، همه، مسائل، حاكی از روح انفعال است، روح تأثّر است. بعضی از دوستان ما الآن ائمّه جمعه بعضی از شهرستانها هستند و اینها اوّل كاری كه كردند آمدند منبر گذاشتند. مرحوم آقا رضوان اللَه علیه وقتی كه می‌خواستند امام جمعه بشوند، به آنها مطالبی را متذكّر شدند؛ یكی از آنها این بود كه باید شما تریبون را بردارید و به جایش منبر

 بگذارید و بروید روی منبر و بعد هم ردا بپوشید، همان طوری كه رسول خدا رِدا می‌پوشید نه این عبا، رِدا. ردا یعنی یك قبا و یك پارچه‌ای كه این پارچه را روی دوش می‌اندازند، پارچه سفید یا زردی، همان طوری كه سنّت رسول خدا در هنگام اقامه جمعه به این نحو بود این مطالب به گوش ما نخورده و به این نحو شما باید بروید و صحبت كنید و اصلًا كیفیت نماز جمعه و خصوصیت نماز جمعه را امروز مجال نداریم، اگر ما برای دوستان عرض می‌كردیم آن وقت متوجّه می‌شدیم كه همین نماز جمعه چه تأثیرات عجیبی ممكن است داشته باشد و دشمن چه مقدار از این نماز جمعه در هراس است به شرطی كه این نماز با شرائط متابعت از سنّت انجام بگیرد، از سنّت پیغمبر انجام بگیرد. خدا رحمت كند مرحوم علّامه محمّد تقی مجلسی، پدر همین علّامه محمّد باقر كه صاحب كتاب‌ بحارالانوار، كتاب بسیار معروفی است ایشان در شرح و تبیین نماز جمعه در آن كتاب شرح‌ من لا يحضر الفقيه‌ شان، در آن جا می‌فرمایند كه: چقدر مناسب است كه خطیب نماز جمعه وقتی كه بر بالای منبر قرار می‌گیرد و مردم را موعظه می‌كند، از مسائل اخلاقی بگوید و بعضی از اشعار اخلاقی را برای مردم با صدای بلند بخواند و چه مناسب است كه از اشعار مولانا محمّد بلخی و مثنوی، این اشعار را برای مردم باصطلاح بخواند. آن وقت شما خواهید دید كه خطبه‌ای كه با این مسائل اخلاقی و اشعار حِكَمی و عرفانی این بزرگان دین برای مردم باشد آن وقت چه ابتهاج و

 بهجت و سرور و روحانیتی برای مردم می‌آورد كه این روحانیت و این نور و این بهجت می‌تواند تا هفته دیگر مردم را سرحال و زنده نگهدارد، مردم را با نشاط نگهدارد، مردم را نسبت به مسائل آخرت و نسبت به مسائلی ... مردم را كاملًا متوجّه قرار بدهد.

 روی این جهت من احساس كردم كه این صحبت به این كیفیت در حال جلوس شاید این ذهنیت را به وجود بیاورد كه نكند ما هم خلاصه، بله، به واسطه بعضی از مسائل و اینها، نكند كه دستخوش همچنین تخیلاتی واقع شدیم و حالا رفتن روی منبر را خدای نكرده، خدای نكرده، برای خود كسر شأن می‌دانیم و صحبت كردن ...؛ در حالی كه صحبت كردن روی منبر رسول خدا افتخار است. ما لایق نیستیم روی منبر قرار بگیریم. یعنی روی منبری كه این منبر سَنبُل بیان مسائل اخلاقی و مسائل شرعی و مسائل اعتقادی هست هر كسی نمی‌تواند باشد. پس بنابراین رفتن روی منبر به عنوان جانشین بودن و مُمَثَّل بودن و نماینده بودن و حكایت كننده از آن باصطلاح مكتب و مرام بزرگان و اولیاء دین بوده. دیگر در این جا مطلب زیاد است كه به چه نحوه ما باید به آن سنّت برگردیم و از نقطه نظر فرهنگی بین آن چه كه ما را از بیگانگان جدا می‌كند و بین آنچه كه انجام او خِلَلی و نقصی در هویت فرهنگی ما بوجود نمی‌آورد، بین اینها ما امتیاز قائل باشیم. بین آنچه كه انجامش و تأسّی به آنها هیچ گونه خِلَلی به مسائل فرهنگی و مسائل‌

 اعتقادی ما وارد نمی‌كند؛ مسائل تكنیكی، مسائل تكنولوژی، مسائل علمی، اینها چیزهایی است كه نه تنها ما باید به آنها اقتدا كنیم بلكه باید بر آنها پیشی بگیریم. الإسلامُ يعْلُو و لا يعْلى عليه؛ اسلام همیشه بالاتر است. مسلمین باید از نقطه نظر علمی و پیشرفت علمی و مسائل فنّی و مسائل تخصّصی و مسائل تكنیكی بالاترین مرتبه و سطح را در دنیا حائز باشند كه متأسّفانه این طور نیست و بسیار بسیار ما عقب‌تریم و واقعاً این یك تأسّفی است برای مملكت اسلام كه ائمّه هدی مردم را به سمت تعالی و رشد عِلمی و تفوّق عِلمی و استعلا بر سایر مِلَل دعوت می‌كنند. شما ببینید این مقدار كه الآن فرض كنید كه الآن به ذهنم آمد ما در اسلام تكیه روی نظافت داریم، تكیه روی بهداشت داریم. آیا در قرون وسطی همین‌هایی كه الآن این همه مدّعی هستند، حتّی خود همین‌ها در زمان فعلی این طور اهمّیت نمی‌دهند، سایر ادیان نسبت به مسائل تنظیف و مسائل نظافت اصلًا اهمیت نمی‌دهند. جایی كه فرض كنید كه در دربار پادشاهان فرانسه رفتن به حمّام نَنگ محسوب می‌شد. می‌دانید این عطرها و ادلكن‌هایی كه از خارج می‌آید از كِی مرسوم شده؟ اینها اینقدر حمّام نمی‌رفتند كه مجبور بودند عَطر و ادكلن به خودشان بزنند، به خاطر آن مسائل خلاف اخلاقی و خلاف چیز و اینها، رفتن به حمّام را دربار فرانسه و دربار انگلستان برای خودش ننگ می‌دانست. یعنی اینقدر واقعاً از نظر فرهنگی اینها مُنحَط بودند و پایین بودند. ما حمّام برویم؟ آن وقت حمّام‌

 نمی‌رفتند هِی عطر به خودشان می‌زدند. هزار تا میكروب و نمی‌دانم چِرك و هزار تا مَرَض و اینها به خود می‌گرفتند به خاطر چی، به خاطر اینكه حمّام نروند. هِی عطر به خودشان می‌زدند. راجع به مسائل دیگر، راجع به اختلاطشان به نجاسات و مطالب دیگر كه اصلًا در این جا جای صحبت ندارد. آن وقت شما وقتی كه وارد فرض كنید كه فرهنگ اسلام می‌شوید، النِّظافةُ مِن الإيمان‌ پیغمبر اوّلین كلامش «نظافت از ایمان است»، عِمران از ایمان است، زراعت و رسیدگی به مسائل حیات اجتماعی از ایمان شمُردند، تنظیف از ایمان است. چقدر ما روایت داریم در شب كسی سطل زباله خود در منزل نباید بگذارد، محلّ تجمّع شیاطین است باید برود بیرون بگذارد. پیغمبر اكرم می‌فرمایند كه: لولا اشَقَّ عَلى امّتى لَأمرتُهُم بالسِّواك «اگر سخت و صعب نبود كه بعضی‌ها به خاطر خلاصه مسائلی و به خاطر بعضی از كوتاهی‌ها، این را اگر من می‌خواستم تكلیف كنم شاید بعضی‌ها مرتكب فرض كنید كه عمل حرام می‌شدند در مخالفتش، اگر سخت نبود بر امّت من، من آنها را بر مسواك كردن در شب امر می‌كردم» یعنی یكی از واجبات را مثل نماز، مثل روزه، مثل حج، یكی از آن واجبات را مسواك كردنِ قبل از خواب من قرار می‌دادم. در شب، ناخن گرفتن مكروه است چون ممكن است در شب انسان ناخن بگیرد و به واسطه كم بودن نور در آن موقع این موجب بشود كه خلاصه یك عفونتی در این باصطلاح سر انگشتان او به واسطه چیز پیدا بشود، در روز، آن هم روز پنج‌شنبه و

 روز جمعه. حمّام رفتن حدّاقل در هفته یك روز، حدّاقل، در روایات داریم مستحب است كه یك مسلمان، یك روز در میان را حمّام برود. هر روز حمّام رفتن كراهت دارد ولی یك روز در میان اصلًا مستحب است. شما در كدامیك از این شرایع و از این تمدّنها یك همچنین مسائلی را پیدا می‌كنید؟ یعنی این مقدار كه شمّه‌ای من از او را یك مقداری من جمع‌آوری كرده بودم، خیلی مدّتی پیش، راجع به مسائل بهداشتی، یك كتاب روایت شده بود یك كتاب. شما فقهُ‌الصّادق امام صادق علیه‌السّلام را مطالعه كنید، فقهُ‌الرّضا امام رضا علیه‌السّلام را مطالعه كنید. این موقع این كار را انجام بده، آن موقع این كار را انجام بده، اینجا خوب نیست، اینجا خوب است، در این جا باید كه رعایت مسائل بهداشتی بشود، چه نحوه غذا بخورید، در زمستان غذا چه جور باشد، در تابستان چطور باشد، تمام اینها را كی بیان كرده؟ همین ائمّه ما بیان كردند دیگر، امیرالمؤمنین علیه‌السّلام روایاتی كه مربوط به بهداشت است. ما در كجای از ادیان یا سایر تمدّنها این مطلب را می‌توانیم مشاهده بكنیم؟ پس متابعت از آنها در مسائلی كه موجب رشد اجتماعی انسان است، موجب رشد علمی این انسان هست و جامعه مسلمین هست، این از اهمّ واجبات است، نه تنها مُستَحسَن است بلكه از اهمّ واجبات است. نكته این است كه ما به واسطه متابعت آن مسائل خلاف را در فرهنگ خود نیاوریم والّا آنها هم بشرند، اینها هم بشرند، چه اشكال دارد؟ همان طوری كه ما بعضی از مسائل را

 از نقطه نظر فرهنگی به آنها ابلاغ می‌كنیم، به همه دنیا، ممكن است در میان آنها بعضی از مسائل فرهنگی باشد، بعضی از آداب باشد، آداب خوبی باشد، اینها را انسان باید استفاده بكند، اشكال ندارد ولی صحبت در این است كه آن طور نباشد كه به واسطه خود باختن آن هویت اسلامی و هویت فرهنگی خودمان را فراموش كنیم، این مسأله است. الاسلام يعْلُو و لا يعْلى عليه. ائمّه علیهم‌السّلام، تمام آنها، در دستوراتشان، در مسائل اینها، همه به این نكته توجه می‌دادند. چه اشكال دارد كه یك شخص در عین حفظ هویت اسلامی خود و متابعت از آن مرام و ممشای اسلامی ....

 ما در یك جایی بودیم، در یك مجلسی بودیم. مجلس، مجلس عقد بود. موقع غروب شد و اعلانی كه شده بود برای آن مجلس، آن اعلان از عصر بود تا پاسی از شب. گرچه این مسأله مورد نظر مرحوم آقا رضوان اللَه علیه نبود. ایشان می‌فرمودند: وقتی كه اعلان می‌شود، عصر باشد تا موقع غروب، دیگر بعد از غروب دیگر همه به سر كار خودشان بروند و دیگر مجلس تمام بشود. علی كلّ حال در آن مجلس موقع غروب شد، من دیدم كه مرحوم آقا از در خارج شدند و رفتند از در دیگر آن منزل وارد شدند، وارد اتاقی شدند، شروع كردند نماز مغرب را خواندن. بعضی از دوستان هم متوجه شدند آنها هم همین كار را انجام دادند، ما هم رفتیم. وقتی كه نماز تمام شد دوباره به آن مجلس، ایشان برگشتند و ما هم‌

 برگشتیم، ما دیدیم كه بسیاری از همین افراد مخصوصاً از همین آقایان، افرادی كه آن جا بودند همین طوری نشستند و مشغول صحبت هستند و بسیاری از اینها هم از ائمّه جماعات بودند خودشان و همین طور مشغول صحبت و طبعاً مشخّص است مسائلی كه در اینجا مطرح می‌شود غیر از احوال پرسی و اینها چیز دیگری كه نیست، مسائل اعتقادی و شرعی كه مطرح نمی‌شود در این مجالس، حال شما چطور است؟ فلان كس آمد؟ نیامد؟ مسافرت رفت و از این .... و من خود شاهد بودم كه بسیاری از این افراد تا ساعت یازده، یعنی در تابستان، تا ساعت یازده نماز مغرب و عشاءشان را نخوانده بودند، یعنی به چشم خود دیدم، نخوانده بودند و ما كه رفتیم برای اداء نماز و برگشتیم مورد اعتراض بعضی واقع شدیم: آقا! شما مهمانها را گذاشتید و رفتید نماز خواندید. گفتند: مهمانها هم بخوانند، چه اشكال دارد؟ برخیزند، وضو بگیرند، صندلی را كنار بگذارند نمازشان را بخوانند، حالا به هم می‌خورد مجلس؟ صندلی را می‌گذارید، نماز را می‌خوانید دوباره صندلی را می‌گذارید در جای خودش، دوباره میز را می‌گذارید در جای خودش. نشستن و به حرفهای روزمره و لاطائلات مشغول شدن اشكال ندارد، امّا در اوّل غروب، رفتن و نماز اوّل وقت را بجای آوردن كه سنّت پیغمبر است تا حدّی كه رسول خدا روزی برای مردم صحبت می‌كرد و نصیحت می‌كرد، موقع نماز كه شد از منبر به زیر آمد در روایت داریم نماز ظهر را با مردم حضرت به جای آورد و بعد رفت‌

 دوباره بر روی منبر، تتمّه صحبتها مانده بود، بعد بقیه صحبتها را حضرت كرد. این اشكال دارد؟ و من قطع دارم بعضی از این افراد منزلشان جایی بود كه اگر به منزل می‌رسیدند نماز مغرب و عشاءشان قضا شده بود؛ این را بنده قطع دارم. این صحیح نیست، این درست نیست، متابعت از سنّت پیغمبر این نیست. انسان خود را با جریان و با مسائل روز و زمان تطبیق بدهد در حالی كه سنّت پیغمبر را هم حفظ كند، اشكال ندارد و این باید هم همین طور باشد. ما نمی‌گوییم الآن از مسائل فنّی و امثال ذلك استفاده نشود.

 اتّفاقاً یكی از دوستان ما كه بسیار مرد محترم و مرد متّقی، آقای دكتر شهریاری كه ایشان در زمانی كه مرحوم آقا رضوان اللَه علیه در همین طهران در بیمارستان لبّافی نژاد، چشمشان را دكتر سجّادی عمل می‌كردند، ایشان اسیستنِ دكتر سجّادی بود؛ ایشان خودش برای من نقل می‌كرد، می‌گفت: ما با یك هیئتی رفتیم به یكی از این كشورهای خارج، كشورهای كمونیستی، ظاهراً كوبا بوده. در آن جا ما از بیمارستانهای آنها دیدن كردیم و از مراكز پزشكی و بهداشتی آنها بازدیدی كه می‌كردیم، در ضمن یك هیئتی از ایران رفته بودیم. مسأله‌ای كه خیلی تعجّب ما را برانگیخت این بود كه ما مشاهده كردیم در این كشور كمونیستی، این كشوری كه به ظاهر مخالف با آمریكا و خلاصه به عنوان گروه مقابل با آمریكا و آنها الآن مطرح هست و هنوز هم داعیه مقابله و معارضه را هنوز می‌دهد و اینها، ما

 مشاهده كردیم كه تمام تجهیزات بیمارستانها در این كشور از بهترین و جدیدترین دستگاه‌های موجود در آمریكاست. یك كشور كمونیستی كه این به این كیفیت هست و اینها و از آنها سؤال كردیم اینها را شما از كجا آوردید؟ چطور خودتان مدّعی فرض كنید كه مقابله با فرهنگ فرض كنید بروشووازی آمریكا هستید و فرض كنید كه فرهنگ فئودالی كه الآن در امریكا هست و به این كیفیت و بعد این نوع برای بیمارستانهایتان و برای مراكز بهداشتی‌تان، جدیدترینش را آن هم، كه شاید حتّی در خود آمریكا هم در خیلی از بیمارستانهایش نباشد، شما در اینجا گرد آوردید؟ اینها گفتند: ما برای جان انسانها ارزش قائل هستیم. جوابی كه به ما دادند این بود: ما برای جان انسانها كلام همین دوست محترم ما این بود كه گفتند ما برای جان انسانها ارزش قائلیم، مسائل اعتقادی‌مان به جای خود، مسائل فرهنگی همه به جای خود، امّا از نقطه نظر مسائل اجتماعی تا جایی كه به جان انسان و امنیت انسانها مربوط می‌شود، ما ارزش قائلیم. بعد مطلبی كه ایشان گفت این بود كه آنها گفتند: ما سی و سه درصد بودجه كلّ كشور را به مسائل بهداشتی مردم اختصاص دادیم. التفات كردید؟ این یك مملكت كمونیستی است. مملكتی كه دین ندارد، كمونیست هستند دیگر. نه اسلام هست و نه مسیحیت هست و نه امثال ذلك و مطلب درست است، باید هم همین طور باشد. مطلبی كه اینها می‌گویند، صحیح است. چقدر اسلام برای جان انسان و برای حیات انسان ارزش قائل است چقدر ما

 در روایات داریم، كسی كه انسانی را از مرگ نجات بدهد چه كرده است، كسی كه فرض بكنید كه حاجت مؤمنی را روا كند، بیماری شخصی را متعهّد بشود، پرستاری را بكند، چقدر ما روایات راجع به پرستاری از مریض داریم؛ كسی كه یك مریضی را پرستاری كند خداوند بهشت را بر او واجب می‌كند، ملائكه هر قدمی را كه برمی‌دارد به آن خانه مریض، برای او رحمت و مغفرت و اینها می‌فرستند. اینها چیزهایی است كه در درون ماست و ما از آن غافلیم.

سالها دل طلب جام جم از ما می‌كرد \*\*\* آن چه خود داشت زبیگانه تمنّا می‌كرد

 ما در درون خود همه چیز را داریم و در فرهنگ اسلامی خود ما همه مسائل را داریم. كجا اسلام گفته باید برویم به این ساختمانهای آسمان خراش و كذا اینها پرداخت و لیكن آن مسائل اصلی، در آن لحاظ نشده باشد؟ آن مطالبی كه مهم‌تر هست، آن چیزی كه مربوط به وضعیت خود انسان است، رشد علمی خود انسان است، ترقّی و تكامل خود انسان است، آن مهم است، به آن باید پرداخت. حالا ما یك ساختمان فرض كنید كه چهل طبقه بسازیم، بگوئیم: آقا! فرض كنید كه در خاورمیانه این ساختمان ما فرض كنید كه اوّل است. ساختمان كه برای ما كاری انجام نمی‌دهد. پس باید در آن مسائلی را كه ما آن مطالب را به كار می‌گیریم و به عنوان یك تكلیف و به عنوان یك فرهنگ در جامعه مورد استفاده قرار می‌دهیم، بین‌

 آن چه كه به مسائل فرهنگی و به اصالت اسلامی ما خدشه وارد می‌كند یا آنچه كه هویت اسلامی و انسانی ما را تقویت می‌كند، بین آنها فرق بگذاریم و اینها را با هم خلط نكنیم.

 این مقدّمه‌ای بود كه قدری به طول انجامید. فلهذا ما دیدیم كه از یك نظر ارتباط ما با رفقا و با دوستان اگر روی منبر بنشینیم طبعاً بهتر خواهد بود و از جهت دیگر، این نكته یك وقتی غفلت نشود كه خدای نكرده، خدای نكرده ما در تحت تأثیر حرف و نقلها و بعضی از مسائل منفعلانه از مواضع اسلامی خود عقب نشینی كنیم. نخیر، وظیفه علماء و خُطبای نماز جمعه و هر كس این است كه آن هویت اسلامی و مظاهر اسلامی را حفظ كنند. چقدر مناسب است كه همه در هر مرتبه‌ای و در هر رتبه‌ای كه هستند به جای صندلی، به جای تریبون، به جای اینكه بایستند، یك منبر تهیه كنند، كاری ندارد بگذارند، بروند قشنگ روی منبر بنشینند و هر كسی هم هر حرفی می‌زند بگذارید بزند، آن حرف را از سر دلسوزی نمی‌زند بلكه اغراضی دارد.

 امام صادق علیه‌السّلام می‌فرمایند: ثلاثةُ اشياء؛ سه چیز حقیقت عبودیت است؛ اوّل: أن لايرى العَبدُ لِنَفسه فيما خوّلَهُ اللَه مِلكًا «اینكه بنده در آن چه كه خداوند به او داده احساس ملكیت نكند» یعنی وقتی به خود نگاه می‌كند و به نفس خود می‌نگرد، تعلّقی را نسبت به این مال احساس نكند. نه اینكه ملكیتی نباشد،

 ملكیت را ملكیت خدا بداند و خود را وكیل بداند در این تصرّف نه مستقل و نه مُستَغنی. گرچه كیفیت تصرّف ممكن است تفاوتی نكند. البتّه تفاوت می‌كند، حالا عرض می‌كنم خدمت رفقا كه مسأله فرق می‌كند ولی صحبت در این است كه یك وقت انسان بین خود و بین مُتعلّقات خود و مُتملّكات خود به نحوی رابطه برقرار می‌كند كه دیگر هیچ روزنه‌ای را برای تغییر و تبدّل به وجود نمی‌آورد و جلوی تمام روزنه‌ها را می‌بندد و جلوی تمام آن چه كه قابل نفوذ هست سدّ می‌كند، دیواری بین خود، در درون خود، بین خود و بین آن متملّكات خودش دیواری قرار می‌دهد و دیگران را از نفوذ در این حیطه منع می‌كند. یك وقتی به این نحو است، یك وقتی نه، بین خود و بین مایتملَّك خود ارتباط و تعلّق می‌بیند ولی آن تعلّق، تعلّق تامّ نیست، تعلّقی نیست كه همه روزنه‌ها را ببندد، تعلّقی نیست كه جای نفوذ باقی نگذارد، این نحوه تعلق وجود ندارد. تعلّقی است كه اختیار تصرّف را لازم است نه اینكه قطع هرگونه تعلّقات خارج از این حیطه را نسبت به خود، چون یك وقتی انسان تعلّق دارد، فرض كنید كه من باب مثال در تعلق ازدواج، در تعلّق نكاح كه البتّه این را هم شارع این را بیان كرده برای انسان، شارع بیان كرده، البتّه مقتضای طبیعت انسانی هم و از مقتضای مسائل فطری هم همین است. مرد نسبت به زن احساس تعلّق می‌كند به نحوی كه روزنه‌ها را در این ارتباط، همه را می‌بندد. ارتباطات را در این تعلّق حفظ می‌كند. حالا ما كاری نداریم كه بعضی از جاها و

 مسائل دیگر كه نه، آنها هم آمدند همین استفاده را از اینجا شاید كرده باشند؛ نه، آن چه كه مقتضای غیرت و مقتضای مردانگی مرد و شوهر است و مقتضای عمل به دستورات اسلام است و دستورات دین، این است كه مرد قیومیت بر زن خود داشته باشد و هر چه كه موجب می‌شود این قیومیت سلب بشود باید جلوی آنها را بگیرد. مرد باید نسبت به مسائل زندگی تسلّط داشته باشد، قیومیت داشته باشد، تصرّف بتواند بكند. نه اینكه زن هر جا بخواهد برود، هر جا بخواهد بیاید، با هر كه بخواهد ملاقات كند، با هر كه بخواهد برخورد كند، با هر كه بخندد، با هر كه حرف بزند؛ این حرفها نیست، مرد باید بداند زن او كجا می‌رود و كجا می‌آید، كی به او تلفن می‌زند، چه صحبتی می‌شود و مسائلی كه مطرح می‌شود چگونه است. شاید بعضی‌ها بخواهند در زندگی انسان اختلال ایجاد كنند، شاید بعضی بخواهند در زندگی انسان تشویش به وجود بیاورند، شاید بعضی .... بالأخره همه افراد كه یك جور نیستند، فرهنگها مختلف است، بعضی افراد هستند اصلًا ملتزم نیستند، آنها را باكی نیست، این كه با هر كسی و با هر نوع بخواهند ارتباط داشته باشند. مرد باید تسلّط داشته باشد، هر كسی نباید با زن انسان صحبت كند، هر كسی نباید ...، افراد صالح، افراد مفید، افرادی كه موجب رفع كدورت و رفع قَبض و موجب انبساط و موجب ابتهاج و موجب روحانیت، نه اینكه افرادی كه واردِ در دنیا كنند، افرادی كه متوغّل در دنیا كنند، افرادی كه تشویش و اضطراب را در خانواده بیاورند؛ انسان‌

 دست را باز بگذارد و به هر جا تلفن بشود و به هر كسی تلفن بزند. بسیاری افراد را ما وقتی كه با آنها صحبت می‌كردیم با این مسائل مرد می‌گفت: من نمی‌دانم صبح از منزل بروم بیرون، این زنم كجا می‌رود، كجا، اصلًا نمی‌دانم، اصلًا خبر ندارم. این زندگی نشد، این صحیح نیست. باید این مسأله ازدواج و مسأله نكاح و این زوجیت در چهارچوب قوانین اسلام و قوانین زوجیت باید محفوظ بماند تا نظام خانواده پابرجا باشد و الّا اگر مرد به كار خود و زن هم به كار خود، این كه دیگر نظامی نیست، این كه دیگر كاری نیست، این صحیح نیست.

 در اینجا شرع این مطلب را جدا كرده، روزنه‌ها را شرع می‌بندد، راه‌های نفوذ كه موجب اختلال در زندگی خانوادگی است، این راه‌ها را می‌بندد. زن بدون اجازه شوهر نمی‌تواند از منزل خارج بشود. بارها مرحوم آقا می‌فرمودند: بعضی از زنها می‌آیند سراغ ما، آقا! شوهران ما اجازه نمی‌دهند ما مشهد به زیارت امام رضا برویم. آقا می‌فرمایند: آمدن به زیارت بدون اجازه شوهر حرام است. شوهرشان از مخالفین بود، از مخالفین مرحوم آقا بود و اصلًا زنش را نهی می‌كرد و منع ایجاد می‌كرد و حَجْز ایجاد می‌كرد و سد به وجود می‌آورد برای ارتباط، ولی ایشان می‌فرمودند: تا وقتی كه شوهرت اجازه نداده است نمی‌توانی به مشهد برای دیدن ما بیایی، نمی‌توانی. این دستور، دستور سلوك است و مرام و مكتب ایشان هم همین طور بود. بدون اجازه مرد نمی‌تواند بیرون برود، بدون اجازه مرد نمی‌تواند در

 جلساتی شركت كند، بدون اجازه مرد نمی‌تواند كاری انجام بدهد حتّی بعضی از فقهاء فتوا داده‌اند كه بدون اجازه شوهر در مال خود هم نمی‌تواند تصرّف كند. یعنی مال، مال زن هست. ملكیت هم برای مرد، هم برای زن هر دو است. درست است، ولی باید با اجازه شوهر تصرّف كند؛ شوهر نمی‌تواند مال زن را بردارد، این مسأله یك وقتی اشتباه نشود، حتّی یك ریال و یك ذرّه نمی‌تواند در مال زن، شوهر تصرّف كند و آن را به میل و دلخواه خودش خرج كند؛ این یك مسأله است. مسأله دیگر اینكه این مالی كه زن دارد، از این مال می‌خواهد استفاده كند، از این مال می‌خواهد خرج كند، بعضی‌ها حتّی فتوا دادند، این باید با اجازه شوهر باشد، البته در تحت بعضی از شرایطی. به این مقدار مسأله مهم است. آمدن بیرون از خانه در صورتی كه مرد كراهت داشته باشد حتی او را منع نكند ولی كراهت داشته باشد، این آمدن بیرون از خانه برای زن اشكال دارد شرعاً. البتّه بعضی‌ها هستند می‌آیند می‌گویند كه: آقا! شوهر ما راضی است. من می‌گویم: چطور رضایتش را كسب كردی؟ آخر این هم یك مسأله است دیگر. قضیه، قضیه آن كفن دزد نشود؛ گفت: پسرم! تو یك عمر آمدی دزدی كردی می‌خواهم یك كفن حلال برای من پیدا كنی. فردا یك كفن تمیز، عالی آورد داد به مادرش. گفت: راضی بود. گفت: چطور راضی بود؟ گفت: چماق را برداشتم اوّلی را زدم توی سرش گفت راضیم. این جور نه جانم! فایده ندارد، خودمان را گول نزنیم، این نحوه فایده ندارد، باید شوهر

 طیب خاطر داشته باشد تا این رفت و آمد مُمضَی باشد. برای كی ما می‌رویم بیرون و می‌آئیم؟ برای كی رفت و آمدی می‌كنیم؟ برای چه كسی در این مجالس شركت می‌كنیم؟ مگر برای خدا نیست؟ خدا این راه را قرار داده. حالا ما خدا را كنار گذاشتیم، دور می‌زنیم. ما می‌گوییم خدا ولی دنبال هوای نفس می‌رویم. كی را داری گول می‌زنی؟ ملائكه كه گول نمی‌خورند آقا جان! می‌نویسند به پایت؛ رفتن در این مجلس حرام، حالا می‌خواهی برو می‌خواهی نرو. خودم شاهد بودم كه مرحوم آقا به یك زن داشتند می‌فرمودند: می‌دانم شوهر تو برای رفتن به زیارت امام رضا راضی نیست، تو بدان كه رفتن به این زیارت امام رضا برای تو معصیت شمرده می‌شود. خودشان داشتند می‌گفتند، من می‌شنیدم. امام رضا كه زائر نمی‌خواهد، امام رضا می‌خواهد طبق قانون و طبق برنامه، شیعیانش عمل كنند. امام رضا حساب است كارش، امام رضا كارش حقّ است، امام رضا كارش صحیح است. ما از یك طرف می‌گوئیم امام رضا، از یك طرف دنبال خودمان می‌رویم، نفس خودمان را انداختیم جلو امام رضا را هم كرده‌ایم سِپَر. كجا داری می‌روی خانم؟ دارم می‌روم زیارت امام رضا. شوهرت راضی است؟ ا ...! دارم زیارت امام رضا می‌روم می‌خواهد راضی باشد می‌خواهد راضی نباشد، معنی ندارد. هر قدمی كه از منزل برمی‌داری، ملائكه چپ دارند برات می‌نویسند، راست كاری ندارند، ملائكه راست بیكارند، خوابیدند. تا وقتی برمی‌گردی در منزل ملائكه لعنت‌

 می‌كنند طبق روایاتی كه داریم. به زیارت امام رضا رفتی ولی لعنتت می‌كنند. به زیارت خدا رفتی لعنتت می‌كنند. مگر در مواردی كه در آن موارد اطاعت از شوهر موجب معصیت بشود، در آن جا از شوهر نباید اطاعت كرد. مثل اینكه فرض كنید كه زن واجب‌الحج است، مشكلی هم ندارد، شوهر ممانعت می‌كند. نخیر، واجب است زن به حج برود ولو اینكه شوهر بگوید تو را طلاق می‌دهم باید به حج برود و شوهر هم او را طلاق بدهد، طلاق بده. یا اینكه زن می‌خواهد روزه بگیرد، شوهر ممانعت می‌كند، باید زن روزه بگیرد، زن می‌خواهد نماز بخواند، شوهر ممانعت می‌كند، باید نماز بخواند. در آن مسائل واجب و ترك محرّمات، در آن مسائل اطاعت از شوهر حرام است ولی در سایر .... راه این است آقاجان! اگر ما می‌خواهیم راه خدا را برویم این است قضیه، اگر می‌خواهیم راه‌های دیگری برویم كه راه‌های دیگر الی ماشاءاللَه هر سلیقه‌ای، خودش راهی را بوجود می‌آورد.

 امام صادق علیه‌السّلام می‌فرمایند كه: انسان در ارتباطش با مِلك و ارتباطش با این مال حضرت می‌فرمایند كه نباید نظر استقلالی نگاه كند كه روزنه‌ها را ببندد. ارتباط انسان با مال، باید ارتباط وكالتی باشد، امانتی باشد. وكیل از طرف موكّل وكالت بر چه دارد؟ دخل و تصرّف دارد ولی دخل و تصرّف در حدود اذن موكّل و محدوده تعریف موكّل؛ در آن محدوده نه بیشتر. شخصی مالی را پیش كسی امانت گذاشته آیا آن شخص امین می‌تواند در آن مال تصرّف كند؟ نمی‌تواند

 تصرّف كند ولو اینكه بگوید بعداً من این مال را در سر جایش قرار می‌دهم ولی حق تصرّف ندارد. یكی از دوستان خدا رحمت كند نقل می‌كرد می‌گفت: خدمت مرحوم آقا شیخ محمّد جواد انصاری بودیم؛ یك روز ایشان یك مقداری پول، ظاهراً سكّه بوده، پیش ایشان امانت می‌گذارند، می‌گویند این پیش شما امانت باشد. مدّتی می‌گذرد این شخص كارش به یك گرفتاری برخورد می‌كند و از كسی هم نمی‌توانسته استقراض كند، به ذهنش می‌رسد این پولی كه الآن ایشان امانت گذاشتند پیش این شخص، این را بردارد و استفاده كند و بعد دوباره در سرجایش قرار می‌دهد، امانت است دیگر. این را برمی‌دارد و مصرف می‌كند. از وقتی كه این مال را مصرف می‌كند زندگی این برمی‌گردد. شروع می‌كند به افت كردن، هی افت می‌كند، می‌آید، می‌آید ... پایین، تا جائی كه اموالش را همه را می‌فروشد برای گذران زندگی. قرض پیدا می‌كند، طلبكارها می‌آیند، راه‌ها بسته می‌شوند، خلاصه كار به جایی می‌رسد كه منزل خودش را هم در معرض فروش قرار می‌دهد. حتّی با آن شخص مشتری و خریدار قرار می‌گذارند كه بیایند و آن منزل را بخرند و آن شخص هم حاضر می‌شود بیایند در محضر كه معامله كنند و مسأله را تمام كنند. او خودش نقل می‌كرد، می‌گفت: همین كه من می‌خواستم این دفتر را امضاء كنم یك مرتبه دیدم یك صدای یااللَه‌ی می‌آید. می‌گوید متوجّه شدیم، چیست قضیه؟ دیدیم كه آقای انصاری دارند از این پلّه‌ها می‌آیند بالا، آمدند بالا و یك كیسه درآوردند و

 گفتند: بیا آقاجان! این پول قرض را برو بده و منزل را نفروش و در امانت دیگر خیانت نكن. امانت را نمی‌شود انسان دست بزند، در امانت باید طبق اجازه و طبق اذن آن شخص باید نگهدارد. (إِنَّ اللَه يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى‌ أَهْلِها)[[1]](#footnote-1) امانات را انسان باید به اهل نگه دارد. قبلًا عرض كردیم، آن چه كه انسان به او تعلّق دارد امانات الهی است در دست انسان. زن امانت الهی است در دست انسان، انسان باید این امانت الهی را در راه تربیت صحیح شكوفا كند. در روز قیامت الآن دارم به شما می‌گویم فردا نگوئید نگفتی در روز قیامت یكی از سؤالهایی كه از من و شما می‌كنند این سؤال است كه: آیا این زنی كه ما به تو عنایت كردیم در راه صحیح و در تربیت صحیح او را قرار دادی یا به واسطه اهمال تو به بعضی از لغزشها و به بعضی از خطاها افتاد؟ این یكی از سؤالهای روز قیامت ماست. خیال نكنید بگوئید انسان یك زن می‌گیرد و آن به راه خود و این به راه خود، موسی به دین خود و عیسی به دین خود، هر كسی را مرامی است و هر كسی را تكلیفی است. نخیر، ما مسئول هستیم. حالا تا چقدر شخصی موفّق باشد و تا چقدر پذیرش از طرف مقابل باشد آن مطلب دیگری است، انسان كوتاهی نباید انجام بدهد. نسبت به بچّه، اینها همه امانات الهی هستند، انسان باید این امانات را در تربیت صحیح قرار بدهد. اسم‌

 صحیح برای فرزندش قرار بدهد، در محلّ صحیح او را به تربیت اسلامی و به آن رشد اسلامی، او را قرار بدهد، تمام اینها مال، امانت الهی است. امام صادق می‌فرمایند: ان لايَرى العَبْدُ لنَفسِهِ فيما خوّلهُ اللَه مِلكًا. انسان باید نسبت به این مال به دید امانت نگاه كند. نسبت به آن چه كه به او داده شده باید به دید امانت نگاه كند. یك روز از مرحوم آقا سؤال كردم: آقا! شما وقتی كه ایشان به مشهد مشرّف شده بودند، آن افرادی كه سابق با مرحوم آقا ارتباط داشتند می‌دانند، موقعیت ایشان، مسجد ایشان، ارتباطات ایشان، در زمان سابق به چه نحوی بوده، مسجد ایشان یكی از مهمترین مساجد طهران بوده، ارتباطات ایشان همین طور. وقتی كه استاد ایشان به ایشان فرمود: حالا دیگر موقع رفتن به مشهد است و شما باید دیگر به مشهد بروید، ایشان فوراً حركت كردند، حركت كردند برای مشهد. همان طوری كه همین استاد به ایشان گفته بود وقتی كه ایشان در نجف بودند حواله شما را به طهران دادند. نمی‌دانم ایشان مسأله را در روح‌مجّرد دارند یا نه؟ مسأله‌ای كه خودشان برای من بیان كردند این بود كه فرمودند: وقتی كه با مرحوم آقای حدّاد رضوان اللَه علیه به حرم امیرالمؤمنین مشرّف شدیم، بیرون آمدیم در آن ایوان طلا انشااللَه خدا قسمت همه بكند كه به زیارت امیرالمؤمنین و سایر عتبات عالیات مشرّف بشوید در آن ایوان، همین كه از حرم بیرون آمدیم آقای حدّاد ایستادند رو كردند به من، گفتند: امیرالمؤمنین حواله شما را از این به بعد به طهران دادند. ایشان‌

 می‌گفتند: وقتی آقای حدّاد این حرف را به من زدند من اصلًا یك مرتبه شوكّه شدم، اصلًا یعنی چه؟ می‌فرمودند ایشان: من اگر یك وقت خواب آمدن به ایران را می‌دیدم تا یك هفته پریشان بودم. اصلًا این جوری ایشان، دل كنده بودند و قطع امید و قطع علقه برای برگشتن به ایران كرده بودند. مسائلی بوده، خیلی، قضایای عجیبی ایشان مبتلا شده بودند به نحوی كه اصلًا دندان برگشتن به ایران را كَنده بودند. اصلًا من شوكّه شده بودم ولی در عین حال وقتی امر استاد هست، دیگر می‌فرمودند: من لحظه‌ای درنگ نكردم، لحظه‌ای درنگ نكردم. وقتی كه ایشان مشهد آمدند یك روز من به ایشان عرض كردم كه: آقا شما این مدّت اقامتی كه در طهران داشتید به چه نحو بوده؟ چه جور شما به این مسأله فكر می‌كردید؟ چه ارتباطی بود بین شما؟ ایشان فرمودند: فلانی! من وقتی كه از نجف آمدم، همیشه این در ذهنم بود كه یا به نجف برگردم و یا به علی بن موسی الرّضا؛ به یكی از این دو «علی»، عبارت ایشان این بود: یا به علی و یا به علی بن موسی الرضا، به یكی از این دوتا، خداوند این دوّمی را قسمت ما كرد و تو بدان در این مدّت بیست و دو سالی كه من در طهران بودم، یك ساعتش را به اختیار خود نبودم. این طهرانی كه همه برای او جان می‌دهند. حالا دیگر اینها مسائل، مسائل تخصّصی است و ما دیگر وارد در این مطالب نشویم و ایشان می‌فرمودند: دیگر از طهران و مسجد قائم پیش من صحبت نكنید. یعنی بیست و دو سال یك فرد در یك مسجد، آن هم‌

 بهترین مسجد، به ارشاد و تبلیغ و وعظ و اینها می‌پردازد ولی دلش جای دیگر است؛ این منظور امام صادق است. امام صادق می‌فرماید: تعلّق نداشته باش، تكلیف به تو می‌كنند: در فلان جا برو نماز بخوان، خب نماز بخوان؛ تكلیف می‌كنند: در فلان جا برو اقامت كن، توطّن كن، سكونت كن، بسیار خوب؛ تكلیف می‌كنند: در فلان جا برو فلان كار را انجام بده؛ تكلیف می‌كنند: در فلان جا فلان موقعیت و فلان پُست را بپذیر ولی تعلّق داشتن یك مطلب دیگر است. لذا وقتی كه می‌گویند: آقا! برو مشهد، فوراً چمدان را برمی‌دارد، ما رفتیم. ایشان وقتی كه می‌خواستند حركت كنند بروند مشهد، گفتیم: آقا! كجا دارید می‌روید؟ می‌خواهم زیارت علّی ابن موسی الرّضا بروم شاید یك اربعین طول بكشد. یك اربعین كشید تا آخر عمرش. شاید یك اربعین طول بكشد، یك چهل روزی، حالا فعلًا می‌رویم. من دیدم این چمدانی كه ایشان دارند می‌بندند مال یك اربعین نیست. گفتم: آقا! این حكایت از بیش از اربعین .... حالا آقا یك اربعین قصد می‌كنیم، حالا یك اربعین .... نمی‌خواستند این طور مطرح بشود، می‌خواستند كم‌كم مثلًا مطالب .... اصلًا انگار نه انگار، بیست و دو سال كسی در طهران باشد، آن هم با این موقعیت، آن هم با این رفت و آمد، آن هم با این جلسات، آن هم با این مسائل، حالا موقعی كه می‌خواهد تازه اینها یك ظهورات گسترده‌تر و وسیع‌تری می‌خواهد بوجود بیاورد، ما رفتیم خداحافظ. این چیه؟ این همان عبدی است كه امام صادق‌

 می‌فرماید. این عبد، عبد صالح است، این تعلّق ندارد. حالا رفته مشهد می‌فرماید كه: دیگر خداوند بار ما را در این آستان قرار داد.

 علی كلّ حال، تعلّق نباید باشد. تعلّق داشتن با ملكیت دوتاست. اگر ما به یك دید وسیع‌تری بخواهیم نگاه كنیم و دقیق‌تر، همان طوری كه خدمتتان عرض شد، اصلًا مالك حقیقی انسان پروردگار و صاحب مقام ولایت است و این مسأله شرعاً مُبرهن است. یادم است در آن وقتی كه راجع به مسأله‌ای، همین مسائل، ما در خدمت استادمان مرحوم آیت اللَه حائری درس می‌خواندیم، راجع به این قضیه صحبت شد؛ یك روز خیلی ما با ایشان بحثمان دیگر بالا گرفت و رضوان اللَه علیه ایشان بسیار مرد منزّه و متّقی و معرض از دنیا بود، مرحوم آقای حائری. ایشان هر وقت مجال پیدا می‌كرد به زیارت امام رضا می‌رفت. بارها ما می‌دیدیم وقتی كه سوار اتوبوس می‌شدیم می‌خواستیم بیائیم طهران، می‌دیدیم ایشان بلیط گرفته از همین شركت، یك ترانسپورتی بود، برای مشهد بلیط گرفته. می‌رفت یك شب، دو شب می‌ماند برمی‌گشت. روز شنبه ما می‌رفتیم سر درسشان از مشهد برگشته بود. هیچ كس هم اطّلاع نداشت، هر وقت هم مشهد می‌خواست برود، زیارت امام رضا، نصفه‌های شب می‌رفت كه كسی ایشان را نبیند، نیمه‌های شب می‌رفت. بسیار مرد منظّم و بسیار مرد متّقی بوده، خیلی. از تقوای ایشان و از اعراض ایشان خلاصه حكایتها ما داریم كه اینجا جایش نیست انشااللَه در جاهای دیگر. ما راجع به این‌

 مسأله، من یادم است همان موقع كه، خب، نظر فقهی ایشان این بود كه حتّی حدود تصرّفات امام محدود است. من می‌گفتم: نه، تصرّف امام نامحدود است، ولایت امام عین ولایت خداست، ما به امام از دید یك بشر نگاه می‌كنیم آنگاه می‌گوئیم چگونه امام ممكن است فرض كنید كه دخل و تصرّفی خارج از حدود برایش میسور باشد؟ امام علیه‌السّلام فرض كن حكم به طلاق زن بكند، ایشان نمی‌پذیرفتند. امام علیه‌السّلام فرض كنید كه حكم به یك مسأله‌ای بكند در خارج از حدودی كه حالا به نظر آن می‌آمد، نمی‌پذیرفتند. من عرض می‌كردم: نه، طبق ادلّه اگر ما ولایت امام علیه‌السّلام را ولایت تكوینی بدانیم بین ولایت تكوینی امام و بین ولایت تكوینی پروردگار دیگر فرقی نیست، ما دو ولایت تكویتی كه نداریم، یك ولایت تكوینی است، آن ولایت تكوینی ظهورش در امام عصر عجّل اللَه تعالی فرجه است. لذا امام زمان علیه‌السّلام به خود ما از ما نزدیك‌تر است پس بنابراین امام علیه‌السّلام‌ يختار ما يشاء و ما لَنا ان نَسألَ عَنه و ما لَنا أنْ نُكَلِّفَه و ما لَنا ان نُحَمِّلَ عَلَيه‌ «چیزی را ما نمی‌توانیم بر امام تكلیف كنیم.»

 امام علیه‌السّلام از حدود تفكّر و تخیل و تصوّر ما خارج است. او افُقش افق توحید است، فكر او فكر توحید است، اراده او ارادتُ‌اللَه است، مشیت او مشیتُ‌اللَه است، آیات قرآن هم بر این مسأله گواه است. (وَ ما كانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَى اللَه وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ)[[2]](#footnote-2)

 نكره در سیاق نفی افاده عموم می‌دهد. هیچ گاه نمی‌توان تصوّر كرد در قبال قضاء خدا و قضاء رسول انسان از خودش ابراز اختیار كند، ابراز مشیت بكند. چرا؟ قاعده عقلی است، چون مسیر ما مسیر خداست. این خیلی عجیب است. یعنی این دو دو تا چهار تا را نمی‌دانم چرا بعضی‌ها متوجّه نمی‌شوند. آخر كسی كه راهش راه خداست و رسیدن به نعمات الهی است نباید حرف او را گوش كند؟ خیلی عجیب است. بله، یك وقتی مسأله آخرت بر اختیار ما بوده، بهشت و اینها در اختیار ماست، ما كم كنیم، ما زیاد كنیم، انتخاب كنیم، یك وقتی نه، هر چه بیشتر به سوی خدا و به سمت خدا و اتّجاه ما اتّجاه الی اللَه باشد از آن مراتب نصیب بیشتری داریم، آن وقت آیا ممكن است با توجّه به این اصل و به این موضوع و با این تعریف آن وقت به خدا بگوییم: خدایا! تو نمی‌توانی به ما این را بگویی؟ خدا می‌گوید: مگر تو نمی‌خواهی به طرف من بیایی؟ خب باید حرف من را گوش بدهی. مگر اطاعت بیشتر از من برای تو فائده نمی‌آورد؟ مگر موجب استجلاب رحمت بیشتر نیست؟ اگر نیست پس چگونه امتیاز قائل می‌شوی؟ و تمیز و تفریق می‌اندازی بین موارد؟ در این جا بله، در این جا نه، یؤمن ببَعض و یكفُرُ ببَعضٍ در بعضی جاها بله و در بعضی جاها نه. وقتی‌

 این مسأله ثابت شد دیگر اختیار امام عین اختیاراللَه است، مشیت امام عین مشیت‌اللَه است. روی این جهت حتّی از نقطه نظر عقلی و نقلی امام زمان علیه‌السّلام مالك حقیقی خود ما و آن چه كه به ما تعلّق دارد است. امّا در عین حال آزاد گذاشته، هم عقلًا و هم نقلًا، هم بر اساس مبانی فلسفه و حكمت و هم بر اساس مبانی فِقهی، نه من‌درآری.

 چطور اینكه فرض كنید كه راجع به مسائل وجوه شرعیه چطور می‌گویند؛ راجع به مسائل شرعیه و وجوه شرعیه حاكم شرع مالك این وجوهات نیست. گرچه بعضی‌ها فتوای به ملكیت دادند و حاكم شرع را مالك می‌دانند نسبت به وجوهات، گرفتن خمس از افراد و صرفش در موارد، مالك می‌دانند. یعنی همان طوری كه شما فرض كنید كه من باب مثال مالك آن متعلّقات خود و ما یملك اموال خودتان هستید، حاكم شرع هم مالك آن وجوهاتی می‌دانند كه قبض می‌كنند ولی این مسأله صحیح نیست. حاكم شرع وكیل است و نماینده است. مالك وجوهات نیست، وجوهات مالكش امام زمان است، بنده نیستم. باید در همین موردی صرف بشود كه خود آن حضرت گفته. اگر من مالك باشم دیگر بر طبق میل خود من صرف می‌كنم نه آن چه را كه حضرت فرموده و ادلّه شرعی هم بر این مسأله قائم است. تصرّفی كه حُكّام عامّ شَرع و ذَوی‌الحِصبه دارند نسبت به اموال، از تصرّف وكلای خصوصی ائّمه در زمان حیاتشان كه اقوی نیست. امام علیه‌السّلام به وكلای‌

 خود می‌فرماید: آن اموالی كه الآن در اختیار داری اینها را به مدینه بفرست. نمی‌آید بگوید: بنده مالك هستم. با این كه آنها وكیل خصوصی بودند، وكیل خصوصی از وكیل عام اقوی است تصرّفش. لذا حاكم شرع مالك نیست، به عنوان یك وكیل است. چطور اینكه در میان مردم این وكالت مرسوم است و دارج هست همین طور حاكم شرع وكیل است و باید در آن موردی كه می‌داند صرف كند. مرحوم علّامه طباطبایی رضوان اللَه علیه در یك مجلسی بودیم، ایشان می‌فرمودند: وقتی كه من درس فلسفه می‌گفتم مرحوم آیت اللَه بروجردی بنابر بعضی از مصالحی مرا منع كردند از تدریس فلسفه. پیغامی كه ایشان برای من فرستاده بودند این بود ببینید! چقدر پیغام جالبی هست و جواب علّامه چقدر واقعاً جواب متینی است ایشان می‌گفتند: حوزه علمیه به واسطه وجوهاتی می‌گردد كه این وجوهات از افرادی می‌آید كه آنها شرط می‌كنند صرف این وجوهات را فقط در مسائل فقهی و مسائل اصولی و شرعی و ما اگر بخواهیم اینها را در غیر از این مسائل كه مسائل فلسفی و حكمی و عرفانی و تفسیری است، بخواهیم صرف بكنیم، این خارج از حدود اجازه مُأدّی است، آن كسی كه دارد می‌پردازد. علّامه طباطبایی می‌گفتند: غلط می‌كند آن شخصی كه می‌آید به یك مرجع، به یك حاكم شرعی وجوهات را بپردازد، آن بیاید تعیین تكلیف برای مرجع بكند، حق ندارد. آن وظیفه‌اش این است كه بیاید این مال را بپردازد حالا آن حاكم شرع می‌خواهد این مال را به دریا بریزد،

 دیگر به او چه مربوط است؟ اصلًا او چه كاره است كه بیاید بگوید: آقا! من این مال را به شما می‌پردازم شما در فقه و اصول خرج كنید؟ به طلبه‌هایی بدهید كه این طلبه‌ها در فقه و اصول باشند؟ حق ندارد، آن وظیفه‌اش این است كه بلند شود بیاید، دست یك حاكم شرع، مجتهد، دستش را ببوسد بعد هم بگذارد سرش را پایین بیندازد و بگوید خداحافظ شما. حالا آن دلش می‌خواهد توی جوی بریزد، دلش می‌خواهد فرض بكنید كه برای طلبه‌ها خرج كند، دلش می‌خواهد برای فقراء خرج كند، دلش می‌خواهد برای افراد عادی خرج كند، در هر موردی می‌خواهد خرج كند بر طبق مُدركات خودش، از مبانی و از روایات، بر طبق آن باید انجام بدهد، آن حق ندارد. لذا آقای بروجردی دیگر حرفی نزدند. حرف، حرف سنگین و متینی است و جواب هم ندارد و بَلا و مصیبتی كه بر سر حوزه نجف آمد از این جا آمد.

 مرحوم علّامه طباطبایی این قضیه را هم نقل كردند این را می‌گوییم و مسائل ...؛ خیلی می‌خواستیم چیز كنیم، این مقدّمه‌ای كه گفتیم آن مقدّمه ظاهراً وقت مجلس را گرفت، انشااللَه برای جلسه آتی ایشان می‌فرمودند در حوزه نجف، سابق، درس فلسفه و عرفان داده می‌شد ولی به واسطه بعضی از مسائلی كه بعد پیش آمد كه جای صحبتش نیست و من مقداری از اینها را به طور مكتوب آورده‌ام، این حوزه دیگر از تدریس فلسفه محروم شد، از تدریس عرفان محروم‌

 شد و به عنوان یك امر اجنبی با این مسأله برخورد می‌كردند و آن طوری كه معروف است و مشهور هست بسیاری از اعاظم برای رفتن منزل مرحوم قاضی رضوان اللَه علیه در شب، عبا به سر می‌كشیدند، می‌بینید كار به كجا باید بكشد كه رفتن منزل مرحوم قاضی جُرم محسوب می‌شد. عبا به سر می‌كشیدند، این طرف را نگاه می‌كردند، آن طرف را نگاه می‌كردند كه كسی آنها را نبیند. همان طوری كه بعضی از چیزها را ما الآن می‌بینیم؛ به این نحو. حالا مرحوم قاضی كی بود؟ از نظر علمی كم بود؟ از نظر اخلاقی كم بود؟ آیا چیزی شما از مرحوم قاضی دیدید؟ مسأله‌ای مشاهده كردید؟ چه بوده؟ كفر گفته؟ ولایت ائمّه را انكار كرده؟ مردم را به بی‌دینی سوق داده؟ چكار كرده؟ این آقای قاضی چه كار كرده، گناهش چه بود؟ گناه علّامه طباطبایی چه بود؟ بعد ایشان می‌فرمودند: در زمان مرحوم قاضی، مرحوم آقا شیخ محمّد حسین اصفهانی، مرحوم آشیخ محمّد حسین اصفهانی كُمپانی رضوان اللَه علیه كه بسیار مرد بزرگی بود و از اعاظم اصولیین و فقهای ما و شعرای ما و ادبای ما و فلاسفه ما بود و از زُهد ایشان و تقوای ایشان حكایتهای مُحیرالعقولی تعریف می‌كنند. مرحوم حاج شیخ محمّد حسین اصفهانی با مرحوم آشیخ محمّد رضا مظفّر و مرحوم آشیخ محمد جواد بلاغی، این سه تا می‌آیند می‌روند به منزل مرحوم آسید ابوالحسن اصفهانی. آسیدابوالحسن اصفهانی در آن موقع مرجع بود و مخالف با فلسفه و عرفان. می‌روند در منزل ایشان. آن خادم خبر

 می‌دهد به مرحوم آسیدابوالحسن كه این سه تا از آقایان آمدند. ایشان می‌آیند، وقتی وارد می‌شوند، می‌نشینند، خب معلوم است دیگر، سه نفر و همه در یك مسلك، یكی آشیخ محمّدحسین كمپانی یكی هم آشیخ محمّدجواد بلاغی صاحب تفسیر مهمّ و فلسفه داروین و یكی هم آشیخ محمّدرضا مظفّر، اینها همه از افراد مشخّص و مبرّز و صاحب علم و حكمت نجف، مشخص بود كه مسأله در این زمینه‌ها باید مطرح باشد. مرحوم آسید ابوالحسن می‌گوید: آقایان! فرمایشی دارند؟ آقا شیخ محمدرضا مظفّر ایشان رو می‌كند به آسید ابوالحسن اصفهانی، یك مقدّماتی را از تبدّل مسائل فرهنگی در دنیا و هجوم عقائد الحادی و بی‌دینی به ممالك اسلامی و خَلأ و ضعفی كه دستگاه روحانیت در مقابله با این تهاجم دارد مطالبی بیان می‌كند. بعد ایشان می‌فرمایند: ما الآن لازم می‌دانیم به لزوم شرعی و به وجوب شرعی كه مجالس تدریس فلسفه و عرفان در میان طلّاب نجف باز بشود و ما متعهّد می‌شویم كه طلّاب را مسلّح كنیم به سلاح منطق و به سلاح مقابله با آنها. همان كاری كه خدا رحمت كند مرحوم علّامه طباطبایی رضوان اللَه علیه ایشان در قم این كار را كردند. با تمام حرفها و با تمام كارشكنیها مرحوم علّامه رضوان اللَه علیه ، واقعاً ایشان حقّ بزرگی بر عالم اسلام دارد و آمد این كار را انجام داد و بحمداللَه فعلًا حوزه علمیه قم از این نعمت برخوردار است؛ نعمت تدریس فلسفه و تفسیر و عرفان و مسلّح شدن طلّاب و عُلماء و روحانیین به سلاح منطق در برابر

 افكار مُنحط و افكار بی‌دینی و لاابالی‌گری و امثال ذلك. وقتی كه كلام آشیخ محمّدرضا مظفر تمام شد؛ خب ببینید! این جا چطور باید موضع گرفت اینجا چه نحوه باید برخورد كرد. بالأخره این یك مسأله‌ای است. اگر نسبت به این مسأله جای حرف است باید پاسخ داد. آقایان مدّعی هستند كه الآن هجوم افكار بی‌دینی است، الآن افكار ماتریالیستی آمده و بر ممالك اسلامی هجوم آورده و ما نمی‌توانیم در قبال اینها به جز با روایات طهارات و نجاسات كه به جنگ اینها نمی‌شود رفت، با روایات غسل و وضو و حج كه نمی‌شود به جنگ این عقاید رفت و عقیده می‌آید نه ظاهر، ریشه را برمی‌دارد؛ دیگر نه دِیری می‌ماند و نه دَیاری، نه خانه‌ای می‌ماند و نه صاحبخانه‌ای. مسأله باید جواب داده بشود. آخر با داد و بیداد و اشاعه و تكفیر و اینها كه مطلب حل نمی‌شود. التفات می‌كنید؟ آن وقت جواب آقای آسید ابوالحسن را ببینید؛ آقای آسیدابوالحسن اصفهانی در قبال این منطق محكم و قوی منطقی كه ببینید، خودتان ببینید، ما نمی‌گوییم، بروید كتابهایی كه دارد می‌آید ببینید دیگر در قبال این، ایشان می‌گویند: من حاكم شرعی را مالك وجوهات می‌دانم و من نسبت به این وجوهاتی كه اعطاء می‌كنم به طلّاب نجف، خود را مالك می‌دانم و راضی نیستم یك ریال از این ملك خودم صرف بشود برای تدریس و برای تشكیل مجالس فلسفه و عرفان. این جواب یك مرجع به آشیخ محمّدحسین كمپانی است. این است قضیه. این چیزها را ما باید بدانیم، باید بدانیم آقا! شیعه چه نوساناتی‌

 داشته و چه فراز و نشیبهایی داشته. مسائل حقّه است. بیان این مطالب برای ادراك صحیح مكتب اهل بیت لازم است. خب آقا! اگر جواب دارید بیاید جواب بدهید؛ بگوید: نه، آقا شما اشتباه می‌كنید لازم نیست، یا بگذارید بیاید، این افكار بیاید، خود امام زمان جلوی اینها را می‌گیرد، بگذارید بیاید و اگر امام زمان جلوی اینها را شنیدم كه گفتند اگر امام زمان جلو می‌گیرد، درِ حوزه نجف را هم ببندید، امام زمان جلوی همه را می‌گیرد، چرا فقه و اصول را درس می‌دهید؟ اگر قرار است امام زمان متكفّل باشد؟ بقیه را هم به او بسپارید نه یك مقداریش را. پس كو مكتب امام صادق كه می‌فرمود: باید به جنگ با مخالفین بروید و هشام بن حكم را در كنار خودش می‌گذاشت چون با مخالفین با منطق قوی و برهان برخورد می‌كرد، كجا رفت؟ مكتب امام كاظم كجا رفت؟ مكتب امیرالمؤمنین كجا رفت؟ (وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ)[[3]](#footnote-3) كجا رفت؟ (فَبَشِّرْ عِبادِ\* الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ)[[4]](#footnote-4) كجا رفت؟ این آیات قرآن چه شد؟ اینها همه ناشی از درك ناصحیح مسأله است و یك شیعه باید خود را با واقعیت تطبیق بدهد. قول حافظ، می‌فرمایند كه:

من آنچه شرط بلاغ است با تو بگفتم‌ \*\*\* خواه پند گیر و خواه ملال‌

 واقعیت با اخفاء مخفی نمی‌شود. واقعیت، واقعیت است، باید مطرح بشود.

 انشااللَه امیدواریم كه خداوند متعال چشمان ما را بینا و راه ما را مستقیم و سرّ ما را در راستای رضای خود و رضای اولیاء خودش قرار بدهد. در فرج امام زمان عجّل اللَه تعالی فرجه الشّریف، فرج باطنی و فرج ظاهری تعجیل بفرماید. ما را از یاران و منتصرین واقعی آن حضرت و ذابّین از او قرار دهد. در دنیا از زیارت اهل بیت و در آخرت از شفاعتشان ما را محروم مفرماید.

 اللَهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد

1. سوره النساء (٤)، صدر آيه ٥٨ [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره الاحزاب (٣٣)، صدر آيه ٣٦ [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره النحل (١٦)، قسمتى از آيه ١٢٥ [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره الزمر (٣٩)، ذيل آيه ١٧ و صدر آيه ١٨ [↑](#footnote-ref-4)